

شورش بنزین و وظایف کنونی

مقدمه

لنین در سال ۱۹۰۵ هنگامی که درگیری مابین دو شاخه‌ی بلشویک و منشویک حزب سوسیال‌دموکرات روسیه به اوج خود رسیده بود و در روسیه جو انقلابی تمام‌عیاری حاکم بود در پیشگفتار اثر ارزشمند خود، دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، نوشت: «فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه‌ی کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است، یا اینکه نقش رهبر انقلاب توده‌ای را.» این جملات را به وضعیت کنونی ایران نیز می‌توان تعمیم داد. سؤال اینجاست: ما در کجا ایستاده‌ایم؟ و چه باید کرد؟ متن حاضر به بررسی وضعیت نیروهای چپ در ایران و چگونگی واکنش آنان به بحران اخیر خواهد پرداخت و به دنبال یافتن پاسخی انضمامی در باب چیستی و چگونگی عملکرد نیروهای کمونیست در وضعیت موجود است.

بحرانی که ریشه‌دار است

پس از پایان یافتن جنگ هشت‌ساله، جمهوری اسلامی به عنوان رژیم سرمایه‌دارانه، برای پوست‌اندازی آماده شد. جمهوری اسلامی تا پیش از آن بنا بر شرایط بحرانی خود و برای سرکوب نیروهای انقلابی و گذر از جنگ با اعمال سیاست‌های اقتصادی کینزی توانسته بود رضایت طبقه‌ی متوسط و بخشی از طبقه‌ی کارگر را به خود جلب کند و اینک آماده بود تا پوستین نو و بسیار وحشیانه‌تری از سیاست‌های اقتصادی را به عنوان تنها راه حل موجود توسعه‌ی سرمایه‌دارانه بر تن کند، پوستینی که در جهان به نئولیبرالیسم شهرت داشت. نئولیبرالیسم با نظریات اقتصاددانان مکتب شیکاگو، از جمله میلتون فریدمن، به پختگی رسید و پس از کودتای آمریکایی پینوشه علیه دولت آلنده در شیلی به اجرا رسید. پس از آن، این رویکرد به سیاست اصلی سرمایه‌داری بدل شد و مؤسسات امپریالیستی، همچون بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، به ترویج آن با استفاده از مسیرهای گوناگون پرداختند، از انقلابات مخملی گرفته تا تحریم.

دولت هاشمی رفسنجانی در حالی آغاز به کار کرد که ایران با بحران اقتصادی جدی‌ای روبه‌رو بود، به نحوی که یک سال پیش از آغاز ریاست جمهوری رفسنجانی نرخ رشد اقتصادی در ایران منفی ۵/۵ درصد بود. در این

شرایط بود که دولت هاشمی برای نجات خود دست به دامان بخش خصوصی شد. از این زمان به بعد بود که عملکرد و گفتمان دولت جمهوری اسلامی هر دو به سمت و سویی نئولیبرالی حرکت کرد. سیاست‌های هاشمی برای تغییر شیوهی مقررات‌یابی پیشین عبارت بودند از: خصوصی‌سازی صنایع و معادن؛ مقررات‌زدایی از فعالیت‌های اقتصادی، بانکی و مالی؛ راه‌اندازی و گسترش بورس اوراق بهادار؛ جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛ استقراض از خارج؛ کاهش ارزش ریال؛ کاهش یارانه‌ها؛ آزادسازی قیمت‌ها و غیره. این سیاست‌ها نهایتاً باعث گذار به دوره‌ی نئولیبرالیسم در ایران شدند.^۱ اما دولت روحانی ادامه‌دهنده‌ی تام دولت‌های پس از دولت هاشمی است. این دولت همانند اسلاف خود با اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی طبقه‌ی کارگر را شدیداً تحت فشار قرار داد. اما شدت این فشار در دولت وی بسیار افزایش یافته، به گونه‌ای که طبقه‌ی کارگر ایران را وادار به بروز واکنش‌های تکانشی کرد. از جمله دلایل این شدت یافتن فشار را باید در وضعیت خاص دولت روحانی بررسی کرد، دولتی که آمده بود تا گسترش انباشت در ایران را شدت بخشیده، نئولیبرالیسم را هر چه بیشتر به اجرا گذارد و البته موجب بازگشایی روابط جمهوری اسلامی با غرب شود، روابطی که در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد تیرگی‌اش افزون شده بود. اما دولت روحانی با شکستی عظیم روبه‌رو شد، شکستی که باید ریشه‌هایش را در خود لیبرالیسم^۲ جهانی یافت. اما این تمام ماجرا نیست. دولت روحانی آمده بود تا به گسترش انباشت و اجرای پروژه‌های تعدیل ساختاری شدت ببخشد، اما این تشدید فشار بر طبقه‌ی کارگر ایران به همین سادگی قابل اجرا نبود. پس روحانی برای برنده شدن نیاز مبرمی به طبقه‌ی متوسط شهری داشت که گمان می‌برد رام کردنشان چندان دشوار نیست. این دولت گمان می‌کرد که تنها کافی است به آنان لذت‌هایی ارزان‌قیمت و غربی را ارائه داد تا برایش دم تکان دهند. اما روحانی در همراه ساختن طبقه‌ی متوسط شهری نیز شکست خورد، شاید به این دلیل که نتوانست به اندازه‌ی کافی بر وعده‌هایش به این طبقه استوار بماند و شاید به این دلیل که بحران اقتصادی شدید دولت منجر شد علاوه بر طبقه‌ی کارگر بخشی از فشار موجود بر گرده‌ی آنان نیز وارد شود. در چنین شرایطی بود که طبقه‌ی کارگر ایران، که از فشارهای اقتصادی به تنگ آمده بود، ناچار به واکنش‌هایی عظیم شد، واکنش‌هایی که در دو مرحله به طغیانی خطرناک منجر شد: دی ۹۶ و اینک، آبان ۹۸.

آبان ۹۸ و ارتباط آن با دی‌ماه

^۱ نویسنده: نامشخص، *دولت ایران و بحران در سرمایه‌داری* (بررسی تحلیلی سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی)، ۱۳۹۳، نشر اینترنتی.

^۲ دولت روحانی زمانی چهارنعل به سمت نئولیبرالیسم تاختن گرفته که خود این نئولیبرالیسم در عرصه‌ی جهانی دچار بحران است.

دولت روحانی در پاییز امسال در سخت‌ترین شرایط ممکن قرار داشت و بحران عظیم اقتصادی در حال فلج کردن این دولت است. این بحران به گونه‌ای است که حتی تحلیلگران حکومتی نیز نمی‌توانند انکارش کنند. کسری بودجه در دولت روحانی ۴/۵ برابر شده بود^۳، این در حالی است که دولت روحانی با در پیش گرفتن سیاست‌های ریاضت اقتصادی (یا آن‌طور که خود روحانی از آن یاد می‌کند سیاست انضباط مالی!) و وارد کردن فشار اقتصادی بر محروم‌ترین اقشار جامعه سعی در جبران آن کرده بود. دولت روحانی به دلایل گوناگونی، از جمله تحریم‌های خانمان‌برانداز امپریالیستی، دچار کسری بودجه‌ی ۱۰۰ هزار میلیاردی شده است و حال این دولت باید راه چاره‌ای برای این کسری بیابد.^۴ همچنین رشد اقتصادی منفی ۴/۵ درصدی ایران و کاهش فروش نفت روزه‌های امید این دولت را برای بهبود وضعیت از میان برده است. عملکرد پنج‌ساله‌ی دولت روحانی تا پایان سال ۱۳۹۷ نشان می‌دهد که بدهی دولت به بانک مرکزی با رشد ۲۸۶ درصدی، از مبلغ ۱۸۹۳۰ هزار میلیارد تومان (مجموع بدهی دولت‌های قبل) به ۷۳۱۲۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. بر این اساس، نسبت بدهی دولت روحانی به کل حجم بدهی دولت‌های جمهوری اسلامی ۷۴ درصد است.^۵ در چنین شرایطی است که دولت به دنبال یافتن راهکاری برای کاستن از کسری بودجه‌اش به تصمیمی خطرناک دست می‌زند. در بامداد ۲۴ آبان بود که رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی خبر افزایش قیمت سه‌برابری بنزین را مخابره کردند. این در حالی بود که پیش از این دولت اعلام کرده بود برنامه‌ای برای افزایش قیمت بنزین ندارد و البته کمی بعد بود که مشخص شد این دروغ از ترس واکنش‌های احتمالی بوده است. گران کردن بنزین در شرایطی که تورم شدید موجب فشار گسترده بر طبقات محروم جامعه شده بود و این افزایش قیمت به‌ناچار به افزایش تورم منجر می‌شد تصمیمی بود که خصلت‌های نئولیبرالیستی جمهوری اسلامی را بار دیگر آشکار کرد، چرا که حکومت با انتخاب گزینه‌ای همچون افزایش مالیات بر درآمد طبقه‌ی سرمایه‌دار نیز قادر به رفع کسری بودجه‌ی خود بود. اما دولت روحانی مانند سایر دول سرمایه‌دار ترجیح داد تا از طبقه‌ای که بدان تعلق داشته حمایت کند و بار رفع کسری بودجه‌ی خویش را بر گرده‌ی محرومان بیندازد.

³ <http://kayhan.ir/fa/news/119210>

⁴ <https://farsi.euronews.com/2019/07/09/iran-economic-crisis-oil-income-cut-budget-debt-increase-how-long-can-last>

⁵

<https://www.independentpersian.com/node/14716/%D8%A8%D8%AF%D9%87%DA%A9%D8%A7%D8%B1%D8%AA%D8%B1%DB%8C%D9%86-%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA-%D8%AC%D9%85%D9%87%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C-%D9%88-%D8%B5%D9%86%D8%AF%D9%88%D9%82-%D8%AE%D8%A7%D9%84%DB%8C-%D8%AA%D9%88%D8%B3%D8%B9%D9%87-%D9%85%D9%84%DB%8C>

اما دولت با اینکه از شدت فشار وارده بر طبقه‌ی کارگر آگاه بود شاید انتظار نداشت که این فشارها به چنین واکنشی منجر شود. پس از اعلام این خبر، به‌سرعت در نقاط بی‌شماری از شهرهای کوچک و بزرگ ایران تجمعات اعتراضی شکل گرفت، تجمعاتی که بی‌شبهت به دی‌ماه ۹۶ نبود. ویژگی اصلی این تجمعات خشم شدید، بی‌سامانی و عدم سازمان‌دهی، معناگریزی^۶ و درآمیختن با فرصت‌طلبی بود. اما تمامی این موارد بدون توجه به نقش سرکوبگرانه‌ی حکومت سرمایه‌دارانه‌ی ایران بی‌معناست. طبقه‌ی کارگر ایران سال‌هاست که تحت فشار شدید دولت از داشتن اندک سازمان‌هایی از قبیل سندیکا، اتحادیه و... بی‌نصیب مانده است و بار تمامی مشکلات اقتصادی کشور همواره بر دوش این طبقه نهاده شده است. نکته‌ای که بیش از هر چیز دیگر مدت‌هاست تحلیلگران چپ ایرانی نادیده گرفته‌اند شیوه‌ای است که حکومت در قبال کارخانه‌های بزرگ در ایران پیش گرفته است، شیوه‌ای که در آن مدیریت کارخانه‌های بزرگ اغلب متلاشی شده و خطوط جزئی تولید مبتنی بر الگوهای نئولیبرالیستی جایگزین خطوط کلان تولید مبتنی بر الگوهای تیلوریستی می‌شود. این امر نیز در عدم سازمان‌یابی و اتحاد طبقه‌ی کارگر ایران نقش داشته است. در چنین شرایطی است که آنان در لحظه‌ای که اندک فرصتی برای اعتراض می‌یابند به چنین شورش‌های کور و معناگریزی روی می‌آورند و در حقیقت این عدم سازمان‌دهی آنان است که خود را به شکل رفتارهای خشونت‌آمیز بی‌معنا سوق می‌دهد. این طبقه‌ی کارگر، که بر اثر نبود سازمان‌دهی از ایده‌ی رهایی بخشی نیز برخوردار نیست، به‌راحتی قابل شکل دادن است و به گونه‌ای کاملاً منعطف توسط هژمونی جناح برانداز امپریالیسم و به عاملیت طبقه‌ی متوسط ناراضی شکل داده می‌شود. بدین شکل، اعتراض معیشتی تبدیل به تلاشی نافرجام در جهت براندازی می‌گردد، هدف اعتراضات گم می‌شود و به تبع آن شیوه‌ی مبارزه نیز تغییر کرده و ویرانی‌طلبی و خشم معناگریز (که بعضاً به درگیری مسلحانه نیز منجر شد) جایگزین اعتراض معیشتی می‌گردد. رسانه‌های امپریالیستی در این میان نقش خود را به‌خوبی ایفا کرده، پهلوی‌چی‌ها و خود رضا پهلوی به میدان پریده و جنبش را تصاحب می‌کنند و در عرض ۲ روز تمام ماجرا تبدیل به جنبش سرنگونی‌طلبی می‌شود و این خود منجر به بهانه‌ای گشته تا حکومت دست به چنان سرکوب بی‌سابقه‌ای بزند، سرکوبی که در آن تعداد کشته‌ها قطعاً از آنچه می‌شنویم بیشتر خواهد بود. اگر نیم‌نگاهی به شعارهای شب اول اعتراضات و شعارهای دو روز بعدی بیندازیم متوجه نکات مهمی خواهیم شد. در شب اول اعتراضات ما شاهد این امریم که شعارها جهت‌گیری معیشتی دارد و عملاً به‌جز چند مورد معدود شاهد شعارهای سرنگونی‌طلبانه نیستیم. اما در دو روز بعدی ناگهان همه چیز تغییر می‌کند و شعارها جملگی سمت و

^۶ معناگریزی یعنی هیچ یک از جناح‌های سرمایه‌داری ایران قادر به رهبری این جنبش نیستند. ناتوانی ساختاری سرمایه‌داری ایران در پیوند زدن این ناراضی‌ها ذیل سیاست‌های خودش محصول دوران کنونی سرمایه‌داری جهانی است، که توضیح آن خود متن دیگری می‌طلبد.

سویی سرنگونی طلبانه به خود می‌گیرد. به نظر می‌رسد در این تغییر موضع علاوه بر تأثیر رسانه‌ها و برخورد وحشیانه‌ی نیروهای نظامی یک امر طبقاتی نیز نقش داشته باشد، آن هم حضور حداکثری طبقه‌ی متوسط در اعتراضات است. در واقع برخی این فرض را مطرح کردند که در شب اول اعتراضات طبقه‌ی کارگر شوکه شد و به خیابان‌ها ریخت اما در روزهای بعدی طبقه‌ی متوسط سرنگونی طلب بود که ابتکار عمل را در دست گرفت و طبقه‌ی کارگر را به دنبال خود کشاند. اما این فرض صحیح نیست و در حقیقت به‌نوعی فریب دادن خویش است. واقعیت این است که طبقه‌ی کارگر ایران به علت هژمونی عظیم سرمایه‌داری (چه جناحی از سرمایه‌داری که وابسته به جمهوری اسلامی است و چه جناحی از آن که مخالف این حکومت و به دنبال تحقق پروژه‌ی رژیم چنج است) نه تنها هویت مستقل طبقاتی خود را نیافته است، بلکه در عرصه‌ی سیاست‌ورزی نیز خود را بیش از پادو برای یکی از جناح‌های سرمایه‌داری نمی‌بیند و این‌گونه است که بخش عظیمی از طبقه‌ی کارگر ایران در اعتراضات اخیر و دی‌ماه ۹۶ خواستار شادی روح «رضا شاه» است و از سوی دیگر غزه و لبنان و سوریه را عامل بدبختی خود می‌یابد و در نهایت به اینجایی می‌رسیم که طبقه‌ی کارگر تمام مصائب و مشکلات خود را ناشی از «آخوندی (مذهبی) بودن جمهوری اسلامی» می‌داند، نه سرمایه‌داری بودن این حکومت و این‌گونه است باید انگشت اتهام را به سمت چپ گرفت!

چپ کجای معادله ایستاده است؟

لنین نوشته است: «مگر اینکه توده‌های پرولتاریا سازمان یابند، پرولتاریای سازمان نیافته هیچ چیزی نیست. توده‌ی پرولتاریای سازمان یافته همه چیز است. سازمان یعنی وحدت عمل، وحدت در فعالیت عملی. اما هر عملی فقط و تا وقتی با ارزش است که حرکت به جلو را تسریع کند، نه حرکت به عقب را. سازمانی که بر پایه‌ی اصول پی‌ریزی نشده باشد بی‌معنی است و در عمل کارگران را به دنبالچه‌ی نکبت‌بار بورژوازی در مسند قدرت تبدیل می‌کند.»^۷

چپ در ایران به چند دسته تقسیم می‌شود. یک دسته، که خود از گروه‌های متفاوتی تشکیل شده است، آگاهی خود را به اربابان رسانه‌ای در غرب پیوند زده است و ویژگی محوری‌ای که این گروه‌های متفاوت را کنار یکدیگر نگاه می‌دارد حمایت و همراهی این دسته با جریان‌ات رژیم چنجی است. در حقیقت آن‌ها بر این گمان‌اند که می‌توانند با حضور یافتن در تجمعات خیابانی و پراکندن چند شعار طبقاتی گرایش‌های سرنگونی طلبانه‌ی موجود را با گرایش‌های انقلابی پرولتری عوض کنند. سیاست‌ورزی این دسته‌ها استادیومی است، برخی

^۷ جان مالینوکس، مارکسیسم و حزب، مترجم: نامشخص، چاپ دوم ۱۳۹۱، نشر اینترنتی.

چهره‌های شناخته‌شده‌ی آنان در خیابان پلاکارد در دست می‌گیرند و چند نفری در کنارشان به تشویق کردنشان می‌پردازند یا گروهی وارد تجمعی می‌شوند و در کنار مرگ بر دیکتاتور گفتن گاهی نان، کار، آزادی هم سر می‌دهند.^۸ این چپ راه خود را در وارد شدن به عنوان دسته‌ای مستقل در موقعیت‌هایی می‌یابد که هیچ مؤلفه‌ی طبقاتی در آن وجود ندارد یا مؤلفه‌ی پرولتری آن به مؤلفه‌های طبقه‌ی متوسطی و رژیم چنجی نمی‌چربد. آنان گمان می‌کنند انقلاب پرولتری به این معناست که جملگی به خیابان ریخته و شعارهایی در باب مخالفت با دیکتاتور، رژیم آخوندی و... سر داده شود. این ابتدال عظیم در اعتراضات اخیر نیز به بهترین شکل خود را نشان داده است. در این اعتراضات ما شاهد این هستیم که چپ پروغرب عمیقاً ارتباط گسترده‌ای با بی‌بی‌سی، ایران اینترنشنال و سایر رسانه‌های بورژوایی برقرار کرده و در هماهنگی بسیار تنگاتنگی با این رسانه‌ها به ترویج ویژگی‌های طبقه‌ی متوسطی اعتراضات می‌پردازند و در تحلیل‌های افراد سرشناس این جریان (که اغلب این تحلیل‌ها چیزی بیش از یک توییت نیست) نیم‌نگاهی نیز به مؤلفه‌های طبقاتی انداخته نمی‌شود یا اگر به وجه طبقاتی نیز اشاره شود بیش از هر چیز بر اعتراض کارگران به «دیکتاتوری آخوندی» پرداخته می‌شود. از جمله مهم‌ترین این جریانات گروهی است به نام منجنیق که در تمامی رویدادهای چند سال اخیر موضع به‌غایت ارتجاعی و امپریالیستی خود را به نام مبارزه‌ی طبقاتی عرضه کرده است. این گروه در متن اخیر خود^۹ با همسان دانستن اعتراضات اخیر در ایران با بهار عربی و جنبش اعتراضی شیلی تلویحاً اعتراضات طبقه‌ی متوسطی بهار عربی و اعتراضات کور به بنزین را با اعتراضات مردم شیلی به نئولیبرالیسم یکسان می‌انگارد. این گروه در مهم‌ترین بخش اعلام نظر خود می‌گوید: «لحظه‌ی کم‌نظیری که هم‌اینک در خیابان رقم خورده است همان فرصت تاریخی‌ای است که از قضا می‌توان به میانجی آن نیروها را حول بستر طبقاتی مشترک سازمان‌دهی کرد و توازن واقعی قوا را با اتکا به خاستگاه طبقاتی خیزش موجود به نفع نیروهای چپ انقلابی رقم زد.» این در حالی است که نویسنده‌ی متن توضیح نمی‌دهد که اساساً چگونه می‌توان در خیابان دست به سازمان‌دهی زد و

^۸ سپیده قلیان و عناصری که با طرح شعارهای غیر واقعی چون اداره‌ی شورایی شرکت منجر به انحلال سندیکای هفت‌تپه شده و اعتراضات کارگری هفت‌تپه را از نبرد اقتصادی-سیاسی به نوعی کمپین رسانه‌ای حول برخی چهره‌های سرنگونی‌طلب تقلیل دادند متهورانه در این اعتراضات شرکت کردند تا نشان دهند هیچ تفاوتی میان اعتراضات طبقاتی و شورش‌های سرنگونی‌طلبانه قائل نیستند. این عناصر را ما نمایندگان لمپنیسم طبقه‌ی متوسط می‌دانیم که برای تبدیل کارگران به کارگزارانی در جهت سرنگونی‌طلبی از هیچ تلاشی فروگذار نیستند و با بر تن کردن لباس جنبش کارگری در حقیقت آنان را از رهایی طبقاتی خود دور کرده و جنبش اصیل آنان را به محاق می‌برند. این‌ها نوع پدیده‌ی اجتماعی را دستاویز قرار می‌دهند تا مگر پرولتریزه شدن خود را به تعویق بیندازند. این طبقه‌ی متوسطی‌ها عار دارند تا به لحاظ طبقاتی در کنار کارگران قرار گیرند، برای همین است که با ارزیابی غلط از وضعیت کارگران را به شورش فرا می‌خوانند تا شاید سقوط جایگاه طبقاتی‌شان با رژیم چنج به تعویق بیفتد. این‌ها در صورت بروز جنگ داخلی به سراغ استودیوهای اربابان خود در غرب رفته و کارگران را در این جنگ هولناک تنها می‌گذارند.

^۹ مهران جنگلی‌مقدم، «امکانات شورش آتش و بنزین»، فلاخن، شماره‌ی ۱۴۹.

چگونه می‌توان آگاهی طبقاتی را در خیابان به‌یک‌باره پدید آورد. همچنین در ادامه‌ی این متن می‌خوانیم: «تعمیق ماهیت طبقاتی خیزش سراسری موجود به سود ایجاد شوراهای کارگری و محلات و... و تعیین تکلیف مالکیت بر منابع عمومی و ابزارهای اجتماعی تولید قدم‌های خطیری است که سرنوشت انقلاب آینده را مشخص خواهد کرد و واژگونی رژیم سیاسی مستقر را با تشکیل یک آلترناتیو سوسیالیستی پیوند خواهد زد.» پس، از نظر این گروه، کشور هم‌اکنون در وضعیت انقلابی است و نیروهای چپ انقلابی قادر به راه‌اندازی دولت خود (شوراهای کارگری) هستند. در متن چند مورد آشکار را باید مورد توجه قرار داد. اول اینکه چگونه می‌توان وضعیت اخیر را وضعیتی انقلابی با خصلت طبقاتی دانست در صورتی که اکثریت معترضین تنها مشکیشان را ناشی از دولت مذهبی جمهوری اسلامی می‌دانند و اهمیتی برای سازوکارهای سرمایه‌دارانه‌ی جمهوری اسلامی قائل نیستند؟ دوم اینکه چگونه ممکن است بتوان در خیابان دست به سازمان‌دهی زد، در حالی که پروپاگاندای عظیم رسانه‌ای بورژوازی معترضین را هدایت می‌کند؟ سوم اینکه چگونه ممکن است جنبش خودبه‌خودی را مصادره نمود در حالی که دست بالا را در این اعتراضات طبقه‌ی متوسط و شعارهای دموکراسی‌طلبانه‌ی^{۱۰} آنان دارد؟ خیابان اکنون در اختیار جناح برانداز امپریالیسم است، چرا که آنان توان هژمونیک بسیار قوی‌تری دارند و این امر طبیعی است. اما چیزی که نه طبیعی است و نه قابل چشم‌پوشی ضعف عمیق سازمان‌دهی نیروهای انقلابی در برابر سرنگونی‌طلبان است. جنبش کمونیستی ایران عملاً دارای هیچ سازمانی نیست و به پراکندگی عمیقی دچار است. چپ در ایران با مداخلات ماجراجویانه و خانمان‌برافکن خود موجب به قهقرا رفتن مبارزات کارگران از جمله در هفت‌تپه شده است و همین امر موجب گشته تا امکانات موجود برای مداخله‌ی کمونیستی در جنبش‌های طبقاتی کارگران دچار مشکل شود.

وظایف کنونی ما

جامعه‌ی سرمایه‌داری از یک سو با تشدید استثمار به منظور افزایش بهره‌وری کار تضاد طبقاتی را تشدید می‌کند و از سوی دیگر با ابزار ایدئولوژیکی خاص خودش تضاد حاصل از این بحران‌ها را در قالب جنبش‌های اجتماعی سازمان‌دهی می‌کند تا ضمن پوشاندن این تضادها سازمان سیاسی خودش را قوام بخشد. اینک که بورژوازی ایران دم‌به‌دم با کاهش ارزش نیروی کار تلاش می‌کند تا بر بحران‌های خود فائق بیاید و جناح طرفدار ترامپ تلاش می‌کند تا این جنبش‌های حاصل از این نارضایتی را به سمت و سوی سرنگونی سوق دهد، باید بر واقعیت طبقاتی نهفته در پس این بحران‌ها صبورانه تأکید کرد. باید پیش از سرریز این نارضایتی‌ها به داخل

^{۱۰} البته منظور این نیست که این جنبش نیز به مانند جنبش سبز جنبش دموکراسی‌خواهانه بود، اما خود تفوق چنین شعارهایی نیز چیزهایی را درباره‌ی صفت‌بندی طبقاتی و سطح نازل آگاهی طبقاتی درون آن می‌گوید.

خیابان واقعیت طبقاتی نهفته در این جنبش‌ها را روشن سازیم. ایجاد صف‌بندی طبقاتی در داخل جنبش‌های اجتماعی به معنای پس زدن هژمونی جناح سرنگونی‌طلب از ساحت اجتماعی و انشقاق‌افکنی طبقاتی در این جنبش‌ها وظیفه‌ی مشخص کمونیست‌هاست. کسانی که اعتصاب کارگری را به مصداق مبارزه‌ی دموکراتیک علیه استبداد تقلیل می‌دهند، کسانی که از کارگران می‌خواهند هویت طبقاتی خود را رها کرده و در کنار جریان‌های قوم‌گرا و تجزیه‌طلب ظاهر شوند، باید به عنوان دشمنان طبقاتی ما افشا شوند.

خواست تثبیت قیمت‌ها دقیقاً با روح جنبش طبقاتی همخوان است اما کارگران ایران از ابزار طبقاتی لازم برای دستیابی به چنین خواست اصلاح انقلابی‌ای محروم‌اند. ساخت بدنه‌ی سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریا از طریق ایجاد سیاست طبقاتی در درون جنبش‌های اجتماعی از طریق حضور فعالانه در حوزه‌ها از یک سو و اعلام خواست‌ها و شعارهای طبقاتی که با درون‌مایه‌های طبقاتی همخوان‌اند از سوی دیگر باید در دستور کار قرار گیرند. فعالیت حوزه‌ای یعنی انکشاف سیاست طبقاتی درون حوزه‌ها، یعنی ساخت بدنه‌ی سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریا از طریق آگاهانه ساختن تضاد کار و سرمایه در دل حوزه‌ها. باید صف‌بندی طبقاتی مشخصی در دل جامعه شکل گیرد و این ممکن نیست مگر با مقاومت دلیرانه در برابر هجوم جنبش‌گرایی درون حوزه‌ها. باید جنبش‌ها افشا شوند و در هر حوزه‌ای پرسش متفاوتی مبنی بر اینکه کارگران و فرودستان چه باید بکنند باید شکل بگیرد. ما باید راه خود را از باقی طبقات جدا کنیم و الگوهای سیاسی و تشکیلاتی مناسب با مضمون‌های انقلابی خود بیافرینیم. چنین وظایف انقلابی با پرهیز از خیابان در شرایط کنونی و تلاش‌های انقلابی برای انکشاف سیاست طبقاتی در تمام حوزه‌ها قابل اجرا هستند.

در نهایت باید گفت هر کسی که در عمل به وظایف طبقاتی خود کوتاهی کند چه در به خاک افتادن هم‌طبقه‌ای‌هایش در چنین شورش‌هایی و چه در مرگ خاموش رفقاییش در خلوت خود مقصر است، چه آنکه نپرداختن به وظیفه‌ی انقلابی بزرگ‌ترین گناه و خیانت جریاناتی است که خود را کمونیست خطاب می‌کنند.

رحمت آل احمد

آذر ۹۸